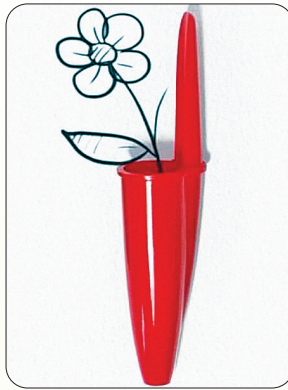




روز قلم



کردن و خلاقیت داشتن را آموختند، لذت خواندن و حتی نوشتن را به ما چشانند و بخشی از فرهنگ و هنر و تاریخ این سرزمین را با آثارشان جاودانه کردند تا ما با هویت و گذشته خودمان آشنا شویم و بدانیم که باید برای رسیدن به هر چه دوست داریم، بیشتر بخوانیم و بیشتر بنویسیم و به نوشته‌هایمان و اهدافمان، جان بدهیم.

اگر شما هم اهل نوشتن هستید، این روز به قلم‌های رنگی و پراز رویای شما هم تعلق دارد؛ مبارکتان باشد.

اگر نویسنده خاصی را دوست دارید و کتاب‌هایش را با عشق و علاقه می‌خوانید، حتما امروز به او بگویید که چه قدر قلم او حال شما و کودکی و نوجوانی شما را شیرین و خوش کرده است. کافی است یکی از کتاب‌های او را در دست بگیرید، شماره ناشر را پیدا کنید و با او تماس بگیرید و بگویید که می‌خواهید بابت روز قلم به نویسنده یا شاعر محبوبتان تبریک بگویید و برای او پیغام دارید.

چه بسا تجربه و یادگاری قشنگ و منحصر به فردی شود برای جشن گرفتن روز قلم.

امروز، روز ملی «قلم» در تقویم ایرانی است؛ روزی برای احترام به نویسندگان و شاعران و قلم‌به‌دستان و تأکید بر اهمیت نوشتار و ادبیات.

سال ۱۳۸۱ تصمیم گرفته شد یک روز در تقویم ایران، به اهالی فرهنگ و قلم اختصاص داده شود، اما روزی باشد که در فرهنگ و تاریخ ملی ایرانیان، به قلم و نوشتن و نویسندگان هم ربط داشته باشد.

چهاردهم تیرماه، یک روز بعد از جشن تیرگان و به رسمیت شناختن کاتبان در زمان هوشنگ، از پادشاهان پیشدادی است.

همچنین روز سیاره عطارد یا سیاره تیر است که به عنوان کاتب ستارگان و نویسنده فلک شناخته می‌شود.

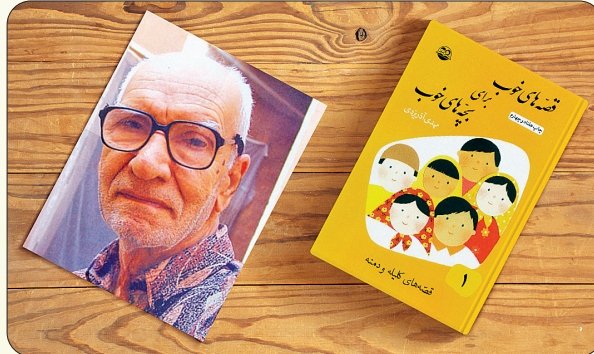
ابوریحان بیرونی درباره جشن تیرگان در کتاب آثارالباقیه نوشته است: در همین روز بود که هوشنگ، از پادشاهان پیشدادی، کاتبان را به رسمیت شناخت و به مردم دنیا دستور داد در روز جشن تیرگان، لباس کاتبان را بپوشند و مقام آنان را عزیز دارند.

ما هم در روز قلم، احترام می‌گذاریم به همه کسانی که با نوشته‌هایشان، به رویاهای ما جان دادند، تخیل ما را بی‌حد و مرز و وسیع کردند، به ما خلق

مهدی آذریزدی؛ پدر ادبیات کودک و نوجوان ایران

او از سال ۱۳۳۶، یعنی از ۳۵ سالگی شروع کرد به نوشتن داستان‌های گوناگون برای کودکان و از همین راه پایش به خانه دل‌تک‌تک بچه‌های ایران باز شد.

در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی برای نگارش کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» از سوی سازمان جهانی یونسکو جایزه گرفت و سال ۱۳۴۵، جایزه کتاب سلطنتی سال را دریافت کرد. کمتر کتابی در تاریخ ادبیات کودک ایران،



این قدر موفق و پر خواننده بوده است و سال‌ها پس از مرگ نویسنده‌اش، هنوز میان بچه‌ها زنده و خواندنی است.

خودش می‌گفت: بزرگ‌ترین لذت زندگی‌ام، خواندن کتاب است و می‌ترسم عمرم به پایان برسد و حسرت کتاب‌های نخوانده بر دلم بماند.

مهدی آذریزدی اما با آثارش نگذاشت حسرت خواندن ادبیات کلاسیک ایران بر دل فرزندان این سرزمین بماند و قصه‌های کلیله و دمنه، قابوس‌نامه، مرزبان‌نامه، سندهادنامه، مثنوی و گلستان را با زبانی شیرین برای کودکان، بازنویسی کرد و میان نسل جدید و ادبیات کهن ایران، پلی زد که گویی رابط بین روح و روان و قلب و جان و دنیای بچه‌ها با ادبیات و آثار کهن ایران بود.

آذریزدی، از دواج نکردن و فرزند نداشتن اما برای قصه‌ها پدری کرد و بارها گفت که داستان‌ها و کلمه‌ها و آثارم، فرزندانم هستند و از بین آن‌ها، چهار فرزندم را بیشتر از بقیه دوست دارم و از تولدشان خوشحال‌ترم:

«شعر قند و عسل» که از دردهای زندگی حرف می‌زند؛ «بچه آدم» که جزو قصه‌های کهن است؛ «خاله گوهر» و داستان چاپ‌نشده «گره تنبل».

پدر قصه‌ها و ادبیات کودک و نوجوان ایران، ۱۸ تیرماه سال ۸۸ در ۸۸ سالگی در بیمارستان آتیه تهران درگذشت و ۲۱ تیرماه در حسینیه خرمشاه یزد در نزدیکی محل زندگی‌اش به خاک سپرده شد.

۱۸ تیرماه سالروز درگذشت مهدی آذریزدی، پدر ادبیات کودک و نوجوان ایران و خالق کتاب قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب و روز رسمی ادبیات کودک و نوجوان است.

علی اکبر و سکینه در ۲۷ اسفند سال ۱۳۰۰ خورشیدی، در خانه‌ای که در روستای خرمشاه یزد داشتند، صاحب پسری شدند که نامش را مهدی گذاشتند و بعدها شد نامدارترین نویسنده تاریخ ادبیات کودک و نوجوان ایران.

فامیلی‌شان آذریزدی بود و جزو «جدیدی‌ها» محسوب می‌شدند یعنی کسانی که نیاکانشان تا دو، سه نسل پیش زرتشتی بودند و تازه مسلمان به شمار می‌آمدند. مهدی، روزگار کودکی را در سختی و فقر سپری کرد و اصلاً مدرسه نرفت؛ برای همین وقتی در ۵۰ سالگی برای نخستین بار، کلاس درس را دید، از خوشحالی و شاید هم دل‌تنگی زد زیر گریه و اشک‌هایش روان شد. الفبا را از پدرش یاد گرفته بود و با همان سواد خانگی، با کتاب و خواندن و نوشتن مأنوس شد.

پدرش آدم مذهبی متعصبی بود و نگذاشت مهدی مدرسه برود و آرزوی مدرسه رفتن و کیف و لباس مدرسه داشتن را برای همیشه بر دل مهدی گذاشت. غذایشان نان، پنیر، پیاز و سرکه بود و هیچ وقت پولی در خانه نداشتند.

فقر باعث شد مهدی با پدرش در یک جوراب‌بافی مشغول به کار شود. بعد وارد یک کتابفروشی شد تا آنجا کار کند و همین اتفاق، دنیای جدیدی به روی مهدی گشود و کتاب شد همدم تمام تنهایی‌های او تا آخر عمر.

مهدی کتاب خواند و فهمید دنیا از روستای خرمشاه بزرگتر است. آن روزها محمدعلی اسلامی ندوشن نویسنده معروف یزدی در سال چهارم دبیرستان ایرانشهر درس می‌خواند و از همان کتابفروشی کتاب می‌خرید.

مهدی آذریزدی فهمید اگر می‌خواهد آدم بزرگی شود، راهی ندارد جز اینکه از کتاب جدا نشود.